

تنگلی- اوانس به بررسی این مسئله می‌پردازد که چرا دروغ‌های ترامپ در دوران انتخابات به‌طرز شگفت‌انگیزی مؤثر واقع شدند.

زمانی که جو بایدن در سال ۲۰۲۰ رئیس‌جمهور آمریکا شد، دوران ترامپ را به‌عنوان «لحظه‌ای نابهنجار» در تاریخ ایالات متحده توصیف کرد. اما پیروزی قاطع ترامپ در این هفته نادرست بودن آن را نشان داد.

این پیروزی ابعادی شگفت‌آور داشت و تأییدی نگران‌کننده برای جامعه‌ای است که در دوره‌ای پرشتاب به‌سوی انحطاط به‌سر می‌برد. از دل این انحطاط و ناکامی‌های دموکرات‌ها، ترامپ و راست افراطی سر برآورده و جامعه را به سمت راست‌گرایی سوق می‌دهند.

بیش از ۴۰ سال نئولیبرالیسم جامعه‌ای به‌لحاظ روانی صدمه‌دیده، نگران و خشن را شکل داده است. ایالات متحده خود را به‌عنوان پیشرو «جهان آزاد» معرفی می‌کند اما در واقع در زمینه‌هایی نظیر نرخ خودکشی، شمار زندانیان، خشونت با سلاح، و مرگ و میر ناشی از مواد مخدر در صدر جدول جهانی قرار دارد.

سیاست‌های بازار آزاد پیش‌برده شده از سوی جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها منجر به کاهش دست‌مزد طبقه کارگر، نابودی مشاغل با دست‌مزدهای بالاتر و تشدید نابرابری‌های اجتماعی شده است.

ایالات متحده امروز یکی از نابرابرترین جوامع جهان به‌لحاظ سهم از ثروت اجتماعی به‌شمار می‌رود. حدود ۲۰ درصد از ثروت به ۱ درصد قشر فوقانی جامعه تعلق دارد و ثروت ۰/۱ درصد این قشر تقریباً برابر با سهم ثروت ۹۰ درصد جامعه است.

پشت این آمار اقتصادی رنج و **درد انسان‌ها** نهفته است. در سال ۲۰۲۲، ۴۹۵۰۰ نفر خودکشی کردند و نرخ خودکشی به ۱۴/۳ در ازای هر ۱۰۰ هزار نفر رسید که بالاترین نرخ از سال ۱۹۴۱ بوده و در سال بعد به ۱۴/۷ افزایش یافت.

گرایش نرخ اعتیاد نیز مشابه نرخ خودکشی است. نرخ مرگ و میر ناشی از مصرف مواد **مخدر** در ایالات متحده با ۱۸/۷۵ در ازای هر ۱۰۰ هزار نفر، بالاترین نرخ در جهان است. میانگین جهانی ۲/۰۸ در ازای هر ۱۰۰ هزار نفر است. اپیدمی وابستگی به مواد مخدر که ناشی از تجارت مواد مخدر شرکت‌های بزرگ دارویی است، در سال ۲۰۲۱، جان بیش از ۱۰۰۳۰۰ نفر آمریکایی را گرفت.

جائزتاون **در** پنسیلوانیا، شهری است که به‌خوبی با تعداد مرگ‌های ناشی از مواد مخدر آشناست. برای دهه‌ها، چشم‌اندازهای این شهر تحت‌تأثیر کارخانه‌های عظیم «شرکت فولاد بتلهم» قرار داشت که روزگاری نماد قدرت سرمایه‌داری ایالات متحده به‌شمار می‌رفت. این کارخانه‌ها در سال ۱۹۹۲ تعطیل شدند و از هزاران شغل در صنعت فولاد، امروزه تنها تعداد اندکی باقی مانده است. فروشگاه‌های وپی، فرانچایزهای فست فود و مغازه‌های تعطیل‌شده، خیابان اصلی این شهر را تسخیر کرده‌اند.

جائزتاون نمونه‌ی شمار زیادی از شهرهایی است که نماد افول ایالات متحده است و هسته‌ی مرکزی «کشور ترامپ» را تشکیل می‌دهند. ترامپ به‌طرز مؤثری از خشم و کینه‌های ناشی از تأثیرات نئولیبرالیسم استفاده کرده است.

ترامپ به مردم جائزتاون گفت: «سیاستمداران کارکشته‌ای مثل جو بایدن به شما دروغ گفتند». «او به شما آسیب زد. او شما و رویاهای‌تان را نابود کرد و شغل‌های‌تان را به چین و کشورهای دوردست منتقل کرد». اما ترامپ میلیاردری است که بخش قابل‌توجه‌ای از صنایع کلان از او پشتیبانی می‌کنند، او ارائه‌کننده‌ی هیچ چیزی به طبقه کارگر، چه سفیدپوست، سیاه‌پوست یا لاتین‌تبار نیست. پس چرا **نه** چپ بلکه راست افراطی توانست از بحران نئولیبرال بهره‌برداری کرده است؟

اولاً، ترامپ همزمان از بحران ناشی از نئولیبرالیسم استفاده و بر ایده‌های آن تکیه می‌کند. سیاستمداران، این سیاست نئولیبرالی را با ایدئولوژی لیبرال توجیه می‌کنند که رقابت در بازار و فردگرایی اساس شکوفایی بشر است.

در کتاب «شیطان‌های نئولیبرالیسم»، نویسنده آمریکایی آدام کاتسکو استدلال می‌کند که این سیاست‌ها «ما را با انتخاب‌های تحمیلی مواجه کردند که با هدف انتقال مسئولیت مشکلات اجتماعی به تصمیم‌گیری‌های ضعیف فردی طراحی شده بودند». به همین دلیل پاسخ به بحران عمیق اجتماعی و چنین سیاست‌هایی در ایالات متحده امکان بیش‌تری برای راه‌حل‌های راست‌گرا فراهم کرده است تا تاکید و تکیه بر پاسخ جمعی طبقه کارگر به این بحران.

سیاستمداران جریان اصلی مروج نژادپرستی با هدف دورسازی مسئولیت شکست‌ها از خود بستر مناسبی را برای افرادی همچون ترامپ فراهم می‌کنند. کاملاً هریس پس از پایان دوران ریاست جمهوری ترامپ از دموکرات‌ها به‌دلیل «کاهش دادن مهاجرت قانونی و غیرقانونی» در مقایسه با ترامپ ستایش کرد. او از ترامپ به این دلیل انتقاد کرد که فقط «حدود ۲ درصد» از دیوار مرزی بین ایالات متحده و مکزیک را ساخته است.

دوم این‌که، ترامپ و راست افراطی از نوستالژی «رویای آمریکایی» سواستفاده می‌کنند، یعنی دوره‌ای که بیش‌تر مرتبط با دهه‌های پس از جنگ جهانی دوم است که بازه‌ی زمانی اشتغال کامل، افزایش سطح زندگی و رونق اقتصادی - اوج قدرت ایالات متحده در جهان بود سواستفاده می‌کنند. در صورتی که این دوره برای سیاهپوستان، زنان و دگرباشان جنسیتی یک کابوس به‌شمار می‌رفت.

سال‌های ۱۹۵۰ عصر قوانین نژادپرستانه جیم کرو در ایالت‌های جنوبی، جداسازی نژادی و قتل‌های لینچ بود. در همین بازه‌ی زمانی «خانواده هسته‌ای» با نقش‌های جنسیتی سخت‌گیرانه، به‌ویژه برای زنان، ایده‌آل‌سازی شد. ایدئولوژی رویای آمریکایی ثروت را به‌عنوان «حق طبیعی» برای آمریکایی‌های سفیدپوست معرفی می‌کرد.

بسیاری از افراد طبقه کارگر با مبارزات خود به سطح زندگی بالاتری در دهه‌ی ۵۰ دست یافتند. فعالیت‌های کارگری، مانند اعتصاب نشسته در جنرال موتورز در سال‌های ۳۷/۱۹۳۶ در فلینت، میشیگان، طبقه حاکم ایالات متحده را وادار به دادن امتیازاتی به طبقه‌ی کارگر کرد.

ترس از یک شورش بزرگ‌تر، دولت ایالات متحده و بخش‌هایی از سرمایه‌داری را مجبور به توافق با رهبران اتحادیه کرد. به‌طور هم‌هنگام دولت ایالات متحده و برخی گروه‌ها در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، یک نسل از چپ‌ها را سرکوب کردند. در آگاهی عمومی نیز ثروت ایده‌ی به‌عنوان «حق طبیعی» تلقی شد.

سخنرانی معروف ترامپ در میدان مدیسون در نیویورک در این ماه مملو از نژادپرستی و جنسیت‌گرایی بود و بیش‌ازپیش سناریوی راست افراطی را فاش کرد. او از بحران اجتماعی میلیون‌ها نفر سوءاستفاده نمود و هریس را متهم به «بی‌ثباتی طبقه متوسط ما در کمتر از چهار سال» کرد. او به این درد عمیق جنگ زد و آن را علیه مهاجران به‌کار بست. ترامپ گفت «من از کارگران‌مان، از مشاغل‌مان محافظت خواهم کرد» و بلافاصله اعلام کرد که: «من از مرزهای‌مان، از خانواده‌های بزرگ‌مان محافظت خواهم کرد»

«من از حق تولد فرزندانمان برای زندگی در ثروتمندترین و قدرتمندترین ملت **روی** زمین محافظت خواهم کرد»؛ رویای آمریکایی حق تولد با نژادپرستی عمیق جامعه ایالات متحده در هم آمیخته بود **که** از آن برای جداسازی کارگران از مستمندان استفاده می‌شد.

در سال ۱۹۶۵، فعال حقوق مدنی مارتین لوتر کینگ گفت: «آریستوکراسی جنوب به مرد سفیدپوست فقیر جیم کرو داد [منظور قوانین و نظام نژادپرستانه در ایالت‌های جنوبی ایالات متحده در دوران پس از جنگ داخلی است]». "وقتی شکم چروکیده‌اش برای غذایی فریاد می‌کشید که جیب‌های خالی‌اش قادر به تأمین آن نبود، جیم کرو همانند پرنده‌ای روح او را می‌خورد و به او می‌گفت، هرچقدر هم که اوضاعش بد باشد، حداقل یک مرد سفید است و بهتر از یک سیاهپوست».

این نیز بخشی از استراتژی ترامپ است. او خشم بسیاری از مردم را با ترویج نژادپرستی، تبدیل مهاجران به قربانیان و منحرف کردن آن‌ها به سمت "نخبگان لیبرال" ساماندهی کرده است. این امر خشم و توجه را از نخبگان واقعی - میلیاردرها، رؤسا و بانکداران - که ترامپ نیز جزو آن‌هاست، منحرف می‌کند.

چهار سال پیش، او در یک گردهمایی در جان‌تاون وعده داد: «ما تعداد زیادی کارخانه به کشور خواهیم آورد»، وعده‌ای دروغی که او به آن عمل نکرد اما همچنان از این وعده حمایت می‌شود.

او به مردم وعده می‌دهد که ارزش و حس موقعیت اجتماعی‌شان را به آن‌ها با اقدامات علیه جنایتکاران، فروشندگان مواد مخدر، مهاجران و «چپ‌های آگاه» بازگرداند.

این بحران در ایالات متحده نباید به نفع راست‌گرایان باشد. جنبش‌های اجتماعی قدرتمند جامعه آمریکا را لرزاندند - برای مثال، موضوع فلسطین در دانشگاه‌ها، جنبش «جان سیاه‌پوستان مهم است» و مخالفت‌های گسترده در دوران ریاست جمهوری ترامپ.

میلیون‌ها نفر به برنی سندرز، الکساندریا اوکاسیو-کورتز چشم دوختند که خود را سوسیالیست‌های دموکرات می‌نامند. آن‌ها وعده یک «معامله سبز جدید» را دادند که میلیاردها دلار در مشاغل خوب و با دستمزد مناسب برای طبقه کارگر سرمایه‌گذاری خواهد شد. این وعده به برنامه «ساختن آمریکایی بهتر» بایدن تبدیل شد؛ که چنین وعده‌هایی را بیش از پیش محدود کرد.

اقتصاد بایدن اما به‌طور مؤثری به یک برنامه تسلیحاتی تبدیل شد و فقط تعداد کمی شغل سبز ایجاد کرد. اما سندرز و همکارانش از بایدن و سیاست‌های همکاری در حزب دموکرات دفاع کردند. آن‌ها از دولتی حمایت کردند که بحران را تشدید نمود و کمترین کار را برای کارگران انجام داد.

در دوران انتخابات، پیام ترامپ «عظمت را دوباره به آمریکا بازگردانیم» بود. دموکرات‌ها ادعا کردند که «آمریکا» قبلاً نیز از عظمت برخوردار بوده است. مردم شاهد این دروغ‌ها بودند. بدین ترتیب آرای دموکرات‌ها نسبت به سال 2020 کاهش یافت. در عوض، برای مبارزه با برنامه نژادپرستانه ترامپ، ما به یک چپ نیاز داریم که پشت دموکرات‌ها نایستد و بخواهد در خیابان‌ها و محل‌های کار مبارزه کند. ما نشانه‌هایی از این مبارزه را در اعتصابات اخیر در بوئینگ و کارگران بندر مشاهده کردیم که از جمله نبردهای بزرگ بر علیه برنامه ترامپ است. علاوه بر این چپ باید در کنار مبارزه با راست افراطی و نژادپرستی، یک بدیل واقعی برای سرمایه‌داری ارائه کند.

در دهه 1930، لنگستون هیوز، شاعر بزرگ سیاه‌پوست آمریکایی، به افرادی طعنه زد که آرزوی یک گذشته خیالی آمریکایی را داشتند. او گفت: «این وطن هرگز برای من وطن نبود». به‌زعم او وظیفه‌ی واقعی این است که «بار دیگر وطن را بسازیم» - جامعه‌ی دیگر، آزاد از ویرانی‌ها، استثمار و سرکوب. از «زنجیره‌ی بی‌پایان دیرینه سال سود، قدرت، استفاده، قاپیدن زمین» و «ما مردم می‌باید، سرزمین‌مان، معادن‌مان، گیاهان‌مان ... را آزاد کنیم» (ترجمه‌ی احمد شاملو).

ما فقط از طریق مبارزه علیه راست افراطی و نظام تولیدکننده‌ی آن می‌توانیم به این هدف نائل شویم.

منبع: متن اصلی این نوشته در لینک زیر از سایت کارگران سوسیالیست بریتانیا قابل دسترس است.

[Trump und der amerikanische Albtraum](#)